بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاةُ عَلی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ

بحث در مورد روایاتی بود که بر شرط فقاهت در ولی امر دلالت دارند. سه روایت را مطرح کرده و بحث دلالت و بحث سند آن‌ها را نیز بررسی کردیم. روایت چهارم روایتی است که مرحوم کلینی رحمة‌الله علیه به سند صحیح از امام صادق (علیه‌السلام) روایت می‌کند: «فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ‏ خَيْرَ أَهْلِ‏ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلس الله علیه و آله أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ.» این روایت در وسائل الشیعه جلد 15، باب 9، حدیث 2 آمده است. سند روایت صحیح است، سند آن چنین است؛ کلینی روایت می‌کند «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِي‏ عن الصادق علیه السلام». همۀ رجال سند جز ثقات هستند و جای تشکیک بر آن‌ها نیست بنابراین از لحاظ سند هیچ اشکالی بر روایت وارد نیست. علاوه بر این اینکه سند روایت صحیح است نظیر این روایت و با همین مضمون، روایت روایت دیگری هم آمده است که در مجموع موجب قطع یا لااقل اطمینان به صدورِ مضمون این روایت از معصوم می‌شود.

روایات دیگری که هم مضمون این روایت است متعدد است که از جملۀ آن‌ها روایتی است که شیخ طوسی رحمةالله علیه به طرق متعدد از رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) روایت می‌کند که فرمود: «وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ):"مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ‏ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا".» هیچ‌گاه امتی کسی را ولی امر خود قرار نمی‌دهند درحالی‌که دیگری در بین آن امت اعلم از اوست مگر آنکه وضع آن‌ها رو به پستی رود و این تا زمانی ادامه دارد که بر گردند و آنچه را ترک کرده‌اند احیا کند. به دلیل اینکه اعلم از او را ترک کرده و به غیر اعلم دست آویخته‌اند وضع آن‌ها مدام رو به پستی می‌رود. این روایت را مرحوم شیخ طوسی رحمة الله علیه در أمالی خود بیان کرده است و می‌توان آن را در کتاب ترتیب ألامالی، در جلد 5، حدیث 2362 پیدا کرد.

در کتاب سیلم بن قسم در صفحۀ 118 هم این روایت آمده است: «وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ):"مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا".» همان مضمون و همان تقریب و نص است و تفاوت چندانی بین نص این روایت و روایت قبلی وجود ندارد. همچنین شیخ مفید رحمة‌الله علیه هم در الاختصاص این روایت را البته به مضمون نقل کرده است. شیخ مفید رحمة‌الله علیه از رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) روایت می‌کند که حضرت فرمود: «إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَة» اگر کسی ولایت امر امت و جمعیتی را بر عهده بگیرد درحالی‌که اعلم از او در بین آن امت وجود داشته باشد خداوند متعال در روز قیامت به او نگاهی نخواهد کرد. این به آن معناست که در روز قیامت مطرود از رحمت خدا خواهد بود و دلالت بر حرمت چنین عملی دارد.

بنابراین هم به لحاظ تعدد طرق و هم به لحاظ صحت سندی که در روایت کلینی بیان شد از باب اطمینان به صدور مضمون این روایت از رسول اکرم و ائمه هدی (علیهم‌السلام) جای شک و تردید نیست. مضمونی که در همۀ این روایات مشترک است این است که تا اعلم وجود دارد غیر اعلم حق تصدی امر ولایت را ندارد. هم آثار وضعی این معنا بیان‌شده است که ازنظر وضعی اگر چنین اتفاقی بیافتد وضع جامعه رو به پستی خواهد رفت و هم از لحاظ تکلیفی عبارت «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَة» و «ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» آمده است که کاشف از حرمت وضعی و تکلیفی دارد.

اما از لحاظ دلالت روایت چند قرینه وجود دارد که مراد از علم در روایت علم دین، علم شریعت الهی و علم هدایت به‌سوی رضای خداست. قرینۀ اول عبارت «ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» است. ضلالت در مقابل هدایت است پس مناسبت دارد بااینکه این علم باید علمی باشد که در آن هدایت به دین خدا و شرع الهی باشد و لذا متصدی غیر اعلم با تصدی خود راه گمراهی را پیش خواهد گرفت. اینکه راه گمراهی را پیش خواهد گرفت یعنی گمراهی از راه خداوند را به وجود خواهد آورد زیرا ضلال در مقابل هدی الهی است. هدی هم همان چیزی است که پیامبران برای بشر آورده‌اند که همان شریعت الهی است و این از بینات است که آنچه انبیاء آورده‌اند و از اول که خداوند متعال وقتی آدم و حوا را به زمین فرستاد فرمود بوده است تبعیت از هدایت الهی یعنی از دستورات خداوند متعال و تشریعات الهی بوده است: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون‏». پس قرینۀ اول کلمۀ ضال است.

قرینۀ دوم این است که آنچه با سِفال امت یعنی با پست رفتن مناسبت دارد دوری از ناحیه هدایت الهی است؛ «لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ‏ سَفَالًا». زیرا در لسان شرع پستی و یا بلندی به معنای هدایت و ضلال است. ما در محل خود بیان کرده‌ایم که یکی از انواع اطلاق معانی همین معنی است؛ یعنی قرینۀ مقام. قرینۀ مقام یعنی گوینده چه پست و مسئولیتی دارد و چه‌کاره است؟ وقتی خود گوینده صاحب شریعت و قانون است و خود او رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) است در مقیاس او حداقل و بلکه قدر متیقن این است که مراد از سفال و پستی، پستی آیین او باشد، او صاحب شریعت است پس راه بالا رفتن و اوج گرفتن همان شریعت است و ضد آن، راهی است که مردم را به سفال می‌کشاند. پس این علمی که در اینجا آمده و این علمی که اخذ شده است علمی است که مربوط به سفال امت باشد که اگر باشد منشأ تعالی بوده و اگر نباشد منشأ پستی و عقب‌گرد و سقوط خواهد شد. این هم قرینۀ دیگری است که قاعدتاً باید مراد از علم این‌چنین علمی باشد.

قرینۀ سوم هم اینکه اساساً علمی که در روایت لحاظ است و با سیاق روایت می‌خواند باید علمی باشد که در روز قیامت خدای متعال به‌وسیلۀ آن علم به عبد نظر می‌کند. در روایت آمده بود «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَة» پس اگر کسی متصدی ‌امر شد اما اعلم از او هم وجود دارد خداوند متعال در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند یعنی خداوند متعال از او راضی نیست. اینکه خداوند متعال نگاه نمی‌کند مقتضی آن است که به دستورات خدا عمل نکرده است و مطیع خدا نبوده است و به دلیل اینکه مطیع خدا نبوده است؛ «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَة». پس این کلمۀ "لم ینظر" در آن روایت دیگر قرینۀ دیگری است که مراد از این علم علمی است که رضای الهی و تقرب او را در پی دارد. به دلیل اینکه آنچه منشأ رضایت و نظر الهی است اطاعت خداست؛ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيم‏» و امثال این آیات که در قرآن کریم فراوان است. بنابراین قرائنی که در خود روایت وجود دارد نشان می‌دهد که مراد از این علم علم شریعت و علم مربوط به اطاعت الهی است و علمی که به‌وسیله آن اطاعت و تقریب به خدا محقق می‌شود.

حال در همۀ این روایات تعبیر اعلم هم آمده است. ما در آینده خواهیم گفت که هم مراد از علم و هم اعلم در این علم و همچنین قدر متیقن این علم فقه است آن‌هم "فقه نظام" یعنی فقه نظام اجتماعی است. البته می‌توان به اطلاق آن اخذ کرد که از فقه اعم و مطلقِ فقه یعنی فقه فرد و کلان لحاظ شده است اما اگر کسی در این اطلاق تشکیکی کند و بخواهد ادعای اجمال کند، قدر متیقن از این فقه و علم به امر و دستور خدا علم مربوط به فقه نظام اسلامی است؛ به دلیل اینکه این شخص امر جامعه را در دست دارد. یا در روایت دیگر آمده است «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا» که این "امرها" تناسب دارد بااینکه این علم علم به این امر باشد و قدرمتیقن از علم به امر امت علم به فقهی است که مربوط به فقه نظام است. پس فقیهی که می‌خواهد متصدی مسئولیت باشد باید به فقه نظام تسلط داشته باشد و بتواند نظام اقتصادی جامعه را مدیریت کند، باید بداند که از نظر فقهی؛ نظام سیاسی، نظام فرهنگی و نظام اقتصادی چگونه است.

بنابراین فقیهی که متصدی امر ولایت می‌شود فقیه مسلط به فقه نظام است. البته می‌توان ادعا کرد که این فقه اعم از فقه نظام است و باید مجتهد مطلق باشد "فی کل ما یخص امر الناس فرداً أو اجتماعاً". امر هم شامل امر فردی و امر اجتماعی می‌شود منتها اگر کسی تشکیک در اطلاق کند امر اجتماعی و فقه اجتماعی قدر متیقن آن است. لذا این فقه اجتماعی برای حوزۀ علمیه امروزه اهمیت دارد؛ پس باید مجتهدانی تربیت کنیم که بتوانند در آینده متصدی امر ولایت شوند آن‌‌هم چه در ولایت امر مطلق و چه ولایت امرهایی در رده‌های پایین‌تر.

به نظر ما این فقاهت تنها در ولایت عامه شرط نیست بلکه در فقاهت خرد هم شرط است؛ پس هر کسی که می‌خواهد استاندار جایی شود یا مدیرکل تشکیلاتی باشد باید فقه اسلامی مربوط به آن مدیریت را یاد بگیرد. این تعبیر «الْفِقْهَ‏ ثُمَ‏ الْمَتْجَر» که در روایت آمده است مخصوص به خریدوفروش تنها نیست بلکه مطلق تجارت و مطلق عملی است که از آن نفعی بدست می‌آید. کسی که می‌خواهد مدیرکل تشکیلاتی شود و مثلاً مدیرکل بانک شود نمی‌تواند فقه بانک را ندانسته و مدیر شود بلکه باید در آن عرصه مسلط باشد. البته شاید به دلیل اینکه مدیر دسته چندم است و تصمیم‌گیرنده اصلی نیست فقاهت هم در او شرط نباشد منتها باید از نظر فقهی و شرعی آشنا به مسائل شغلی خود باشد.

البته این را در آینده خواهیم گفت که علم سیاسی شرط کفایت را به دلالت التزامی متضمن است، منتها کفایت سیاسی به این معنا است که قدرت تدبیر امور و حکمت در تدبیر داشته باشد. این حکمت در تدبیر مدلول التزامی روایت است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

حال وقتی اعلم بود فقاهتی که به معنای علم است را باید به‌طریق‌اولی دارا باشد. روایت می‌فرماید باید اعلم باشد پس به‌طریق‌اولی باید عالم باشد، لذا فقاهت اجتهادیِ ولی امر به‌وسیلۀ این روایت کاملاً ثابت می‌شود زیرا صلاحیت کسی را که از این اعلمیت برخوردار نباشد نفی می‌کند پس کسی که از علم این فن و فقه و اطاعت الهی و علم فرمان خدا بی‌بهره است به‌طریق‌اولی فاقد صلاحیت امر خواهد بود.

این روایت آخر از مفید در کتاب الاختصاص ایشان آمده است صفحه 251. بنابراین این روایت نیز نظیر روایات سابق دلالت بر شرط فقاهت یعنی علم به امر دین دارد.

و صلی‌الله علیه و اله و سلم